

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن خلاصه سلسله جلسات

از غیر خدا نترسیم

علیرضا پناهیان



پناهیان

Panahian.net

توضیح:

این جزوه حاوی خلاصه متن سلسله جلسات «از غیر خدا نترسیم» می باشد که در فاطمیه سال ۹۸ و در مسجد دانشگاه تهران برگزار شده و در ۳ جلسه ارائه شده است.

فهرست

- ۳ | جلسه اول | ابعاد و آثار ترس از غیر خدا
- ۱۹ | جلسه دوم | ضرورت تغییر در زندگی‌های مبتنی بر ترس
- ۳۶ | جلسه سوم | ترس، ابزاری برای تسلط نظام سلطه

اجلسه اول |

ابعاد و آثار ترس از غیرخدا

وقتی زندگی ما با ترس آلوده شد، کسی که مردم را از جنگ بترساند،
رای می‌آورد

تئوریزه کردن ترس، انگار یکی از رسالت‌های برخی اهل علم در حوزه
و دانشگاه است!

یک رکن محبوبیت «سردار سلیمانی» شجاعت اوست

ترساندن، یکی از مهم‌ترین مکائد ابلیس است. کسی که بترسد،
ضعیف می‌شود و قوای فکری‌اش را از دست می‌دهد و بعد،
دچار «عجله» می‌شود و این شتابزدگی، بدبختش می‌کند و
مرتکب خیلی از گناهان می‌شود. لذا ترس را می‌توان یک صفت
و یک وضعیت پایه‌ای در انسان دانست برای از دست دادن

همه چیز!

اگر انسان «ترس» را به‌جا مصرف نکند، نابه‌جا مصرف خواهد کرد

موضوع بحث ما در این چند جلسه «ترس» است؛ البته نه ترس از خدا، بلکه ترس‌های طبیعی که وجود انسان را فرامی‌گیرد؛ یعنی ترسیدن از غیرخدا، ترسیدن از دشمن یا ترسیدن از هر نوع بلایی که ممکن است سرانسان بیاید.

ترس به‌صورت طبیعی در وجود انسان هست، اگر انسان این ترس را درست و به‌جا مصرف نکند (ترس از خدا) به‌طور نابه‌جا مصرف خواهد کرد (ترس از غیرخدا) شجاعت هم فضیلت برجسته‌ای است که در همه فرهنگ‌ها تحسین می‌شود.

ترسیدن به‌طور مطلق، هم علامت ضعف است، هم عامل ضعف است. همه می‌دانند که ترسیدن چیز خوبی نیست؛ ولی آنجایی که انسان شروع می‌کند به توجیه‌کردن ترس، آغاز همه گرفتاری‌هاست و از این بدتر، آنجایی است که آدم‌ها شروع می‌کنند به تئوریزه‌کردن ترس. فاجعه بشری و فاجعه انسانی در اینجاها رخ می‌دهد. توجیه‌کردن ترس و بالاتر از آن «تئوریزه‌کردن ترس» انسان را بدبخت می‌کند و الا اگر انسان از یک چیزهایی بترسد و بگوید «بله من می‌ترسم» با این‌کار، انگار راه نجات را برای خودش باز گذاشته است و موجب انحراف جامعه هم نمی‌شود.

انگار یکی از رسالت‌های برخی اهل علم در حوزه و دانشگاه، تئوریزه کردن ترس است!

اگر کسی بگوید: «من از مرگ می‌ترسم. من از فقر می‌ترسم. من از دشمن می‌ترسم. من از ضرر کردن می‌ترسم...» چنین کسی، خود آگاهی دارد و ترس خودش را توجیه نمی‌کند. اما کسی که بترسد ولی ترس خود را توجیه کند و مثلاً بگوید: «نه، بحث ترس نیست...» یا برای توجیه ترس خودش، بهانه بیاورد، این خیلی بد است.

تئوریزه کردن ترس هم خیلی بدتر از توجیه کردن ترس است. انگار یکی از رسالت‌های برخی از اهل علم در حوزه و دانشگاه این است که ترس را تئوریزه کنند! آنهایی که در حوزه می‌خواهند ترس را تئوریزه کنند، با ادبیات دینی و گزاره‌های دینی، این جنایت را انجام می‌دهند و آنهایی که در دانشگاه می‌خواهند ترس را تئوریزه کنند، با ادبیات غیردینی، ادبیات تجربی و علوم اجتماعی و حقوقی و... شروع می‌کنند به تئوریزه کردن ترس.

ترساندن، یکی از مهم‌ترین مکائد ابلیس است

قبل از اینکه درباره ترس و پیچیدگی‌های آن و نقش مخرب آن در حیات بشر و زندگی تک‌تک خودمان صحبت کنیم، به آیه‌ای از قرآن اشاره می‌کنیم که نشان می‌دهد ترس، یکی از مهم‌ترین مکائد ابلیس است.

ما وقتی از «گناه» و کار بد صحبت می‌کنیم، معمولاً چه چیزی

در همان ابتدا به ذهنمان می‌آید؟ شهوات! همچنین وقتی از «وسوسهٔ ابلیس» سخن می‌گوییم، باز هم اول همین مسائل شهوانی به ذهنمان خطور می‌کند. اما در قرآن، عملیات وسوسهٔ ابلیس را اول دربارهٔ «موضوع ترس» بیان می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ» (بقره/۲۶۸) یعنی شیطان، اول انسان را از فقر می‌ترساند (فقر هم فقط فقر مالی نیست؛ بلکه از نداشتن هر چیزی، او را می‌ترساند) و بعد، انسان را به فحشاء می‌کشاند.

طبق آیه قرآن، اولین اولویّت ابلیس «ترساندن» است

اولین اولویّت ابلیس در بین کارهایی که می‌خواهد انجام بدهد، این است که انسان‌ها را می‌ترساند. وقتی انسان ترسید، بعدش او را به مسائل دیگری مثل شهوات هم وسوسه می‌کند. براساس این آیهٔ کریمهٔ قرآن، به نوعی می‌شود گفت که اگر کسی از این کید ابلیس متأثر نشود و دچار ترس نشود، شاید بتواند در برابر بقیهٔ موارد هم مقاومت کند. مثلاً انسان‌ها خیلی از اوقات، چرا به شهوات دچار می‌شوند؟ چون می‌ترسند که فرصت شهوترانی را از دست بدهند، لذا دچار گناه می‌شوند. یعنی این ترس، آنجا هم می‌آید و آدم را خراب می‌کند. اگر انسان، ترسش بریزد، چه بسا مبتلا به بسیاری از شهوات هم نشود.

وقتی کسی بترسد، ضعیف می‌شود و بعد، قوای فکری خودش را از دست می‌دهد و بعد، دچار صفتی می‌شود که آن هم به صورت طبیعی در انسان هست و آن «عجله» است، یعنی عجله می‌کند و

این شتابزدگی، بدبختش می‌کند و دچار خیلی از گناه‌ها می‌شود.

ترسیدن یک وضعیت پایه‌ای در انسان است؛ برای از دست دادن همه چیز!

ترسیدن را می‌توان یک صفت و یک وضعیت پایه‌ای در انسان دانست؛ برای از دست دادن همه چیز! شجاعت را هم می‌توان یک صفت و یک فضیلت پایه‌ای دانست، برای رسیدن به همه چیز! البته باید ترس و شجاعت را به معانی عمیق کلمه و به معنای گسترده کلمه در نظر بگیریم.

شجاعت فقط نترسیدن در میدان جنگ نیست. شجاعت فقط این نیست که مثلاً بخواهند به کسی تیر بزنند ولی او محکم بایستد و جاخالی ندهد. شجاعت یعنی اینکه انسان، دل داشته باشد و فکر نکند که فرصت‌ها و نعمت‌هایش را از دست خواهد داد! این خیلی مهم است که آدم فکر نکند به اینکه فرصت یا نعمتی را از دست خواهد داد. همین‌که انسان به خودش بگوید «من این نعمت را از دست نمی‌دهم» باعث می‌شود که ترسش فرو بریزد.

ما غالباً با ترس، زندگی می‌کنیم و انگیزه‌های خودمان را با ترس، شکل می‌دهیم

حالا یک مقدار درباره «آلودگی زندگی ما به ترس» صحبت کنیم. ما بعضاً تحت تعلیم و تربیت مادرها و پدرهایمان یا تحت تعلیم

و تربیت معلم‌هایمان، اصلاً با ترس زندگی می‌کنیم و شاید بتوان گفت که غالباً این‌گونه است. یعنی انگیزه‌های خودمان را با ترس، شکل می‌دهیم. مثلاً درس می‌خوانیم و مدرک می‌گیریم؛ از ترس فقریا از ترس پیدا نکردن شغل!

حالا تصور کنید که اگر ما ترس را از انگیزه‌های خودمان برداریم، چه می‌شود؟ واقعاً یک جهان دیگری خواهیم داشت؛ جهانی که آن را تجربه نکرده‌ایم! مثلاً اگر شما یک داستان یا سریال درست کنید که نشان بدهد «در یک شهر، هیچ‌کسی در انگیزه‌هایش ترس نیست» آن وقت ببینید چه می‌شود؟ اصلاً دیالوگ‌های آدم‌ها با هم فرق می‌کند، روحیات آنها متفاوت خواهد بود و...

کسی غیر از خدا حق ندارد انسان‌ها را بترساند

الان خیلی از مادرها، راحت به بچه‌هایشان می‌گویند: «درس بخوان و الا بدبخت می‌شوی!» یعنی از همان اول، بچه را می‌ترسانند. یا مثلاً می‌گویند: «ساکت باش و الا می‌دهم لولو بخورد!» خیلی راحت، بچه را دچار ترس می‌کنند.

ترساندن خیلی کار فنی و دقیقی است و کسی غیر از خدا اصلاً حق ندارد انسان‌ها را بترساند! خداوند هم وقتی انسان را می‌ترساند، با یک عملیات خاصی این کار را انجام می‌دهد؛ مثلاً انسان را از عذابی می‌ترساند که نقد نیست و معلوم هم نیست که به انسان اصابت بکند. خداوند فقط شدت این عذاب را می‌گوید، اما

خیلی دور است.

فقط خداوند حق دارد بنده خودش را بترساند، چون او حمایت‌کنندهٔ بندگان خودش هست و وقتی آنها را می‌ترساند، همین کار، موجب سلامتی روح آنها می‌شود.

هیچ‌کس حق ندارد کسی را بترساند. در روایت هست: یکی از علامت‌های بدترین آدم‌ها این است که مردم از دست و زبانش بترسند یا از ترس او یک کاری را انجام دهند. این خیلی بد است! (شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَتَّقِيهِ النَّاسُ مَخَافَةً شَرِّهِ؛ غررالحکم/ ۵۷۴۹) (مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ؛ کافی/ ۳۲۷/۲) مثلاً اگر همسرت یا فرزندت از ترس تو، یک کاری را انجام بدهند، این خیلی بد است.

امام زین‌العابدین (ع) چند مرتبه غلام خود را صدا زد ولی او نیامد. بار آخر که صدایش کرد، جواب داد. حضرت فرمود: چرا جواب نمی‌دادی؟ گفت: سختم بود که بیایم و از شما هم احساس ترس ندارم و حساب نمی‌برم. حضرت، خدا را شکر کرد و عرضه داشت: خدایا ممنونت هستم که من را جزو آنهایی قرار ندادی که دیگران از او حساب می‌برند و می‌ترسند و من طوری رفتار نکردم که کسی از من حساب ببرد. (أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع دَعَا مَمْلُوكَهُ مَرَّتَيْنِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَجَابَهُ فِي الثَّلَاثَةِ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ أَمَا سَمِعْتَ صَوْتِي قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا بِالْكَ لَمْ تُجِبْنِي قَالَ أَمِنْتُكَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَمْلُوكِي يَا مَنِّي؛ الإرشاد مفید/ ۱۴۷/۲)

وقتی زندگی ما با ترس، آلوده شد، کسی که مردم را از جنگ بترساند، رأی می‌آورد

ما معمولاً با ترس زندگی می‌کنیم، بروکراسی، آئین‌نامه‌های انضباطی مدارس، دانشگاه‌ها و اخیراً حوزه‌ها، به‌گونه‌ای است که شما می‌ترسی اگر غیبت کنی، مشروط بشوی، یا می‌ترسی که اگر درس نخوانی، فلان مشکل برایت پیش بیاید... وقتی که ترسیدی، دیگر تمام است و دیگر نمی‌شود درستش کرد، یعنی اصلاً فضا خراب می‌شود و دیگر برای رشد شما، مناسب نیست.

متأسفانه زندگی ما با ترس، آلوده شده است. به حدی که اگر کسی مردم را از جنگ بترساند، رأی می‌آورد. حتی اگر آدم فریبکار و نامردی هم باشد، به او رأی می‌دهند. جامعه‌ای که با ترس، بزرگ شده باشد، این طوری می‌شود.

ولایت نوعی از ادارهٔ جامعه است که نمی‌خواهد افراد را با ترساندن، کنترل کند

ولایت یا حکومت ولایی چه کار می‌کند؟ ولایت نوعی از ادارهٔ جامعه است که نمی‌خواهد افراد را با ترساندن، کنترل کند؛ چون اگر آدم‌ها بناست بترسند، باید از خدا و از عقوبت او بترسند. البته در این حکومت، برخی افراد، چون از ولّی جامعه نمی‌ترسند، پُررو می‌شوند! کما اینکه بعضی‌ها پُررو شدند و رفتند در خانهٔ حضرت زهرا(س) را آتش زدند. آنها با اینکه می‌دانستند علی(ع) شجاع است و اگر بلند شود، تمام مدینه هم نمی‌توانند در مقابلش

بایستند، اما از ایشان نترسیدند، چون می‌دانستند علی(ع) روی یک اصول و قواعدی قیام می‌کند که الان قواعدش مهیا نیست (یعنی ایشان یار ندارد) لذا جرأت پیدا کردند هر ظلمی که می‌خواهند انجام بدهند.

ترس، ناموس خلقت است؛ کسی نباید از غیرخدا بترسد یا دیگران را از خودش بترساند

ترس، ناموس خلقت است؛ کسی نباید از غیرخدا بترسد و کسی هم نباید دیگران را از خودش بترساند. در روایت هست: پدر خانواده وقتی به خانه می‌آید، نباید کسی را غافلگیر کند، بلکه با کمی سر و صدا وارد شود تا اهل خانه بفهمند. (يُسَلِّمُ الرَّجُلُ إِذَا دَخَلَ عَلَى أَهْلِهِ وَإِذَا دَخَلَ يَضْرِبُ بِنَعْلَيْهِ وَيَتَنَحَّنِحُ وَيَضْنَعُ ذَلِكَ حَتَّى يُؤْذِنَهُمْ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ حَتَّى لَا يَرَى شَيْئاً يَكْرَهُهُ؛ جامع‌الآخبار/ص ۸۹)

اگر در زندگی ما ترس از غیرخدا نباشد، واقعاً یک زندگی دیگر خواهیم داشت! اما زندگی اگر غرق در ترس باشد، تبدیل به لجنزار می‌شود! می‌دانید آخرش چه می‌شود؟ مثلاً این‌طور می‌شود که مردم را از لشکر یزید ترساندند و بعد با همین مردم، امام حسین(ع) را کشتند! فکر نکنید برای اینکه مردم را به این جنایت وادار کنند، صبح تا شب از امام حسین(ع) بدگویی کردند یا از خوبی‌های نداشتۀ یزید برای مردم گفتند! اگر از قاتلین امام حسین(ع) می‌پرسیدند که «حسین بهتر است یا یزید؟» همه می‌گفتند: معلوم است که حسین، بهتر است! پس چرا به دستور یزید، امام حسین(ع) را کشتند؟ چون از یزید می‌ترسیدند

ولی از امام حسین (ع) نمی‌ترسیدند!

همین الآن در حدّ نماینده‌های مجلس ما، برخی دارند از درگیرشدن با آمریکا می‌ترسند و بعد هم این ترس را توجیه می‌کنند یا تئوریزه می‌کنند.

شنیده‌اید که می‌گویند «دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید» ترسو هم وقتی ترسو ببیند خوشش می‌آید و به او رأی می‌دهد، می‌گوید: حرف دل من رازد!

زندگی کردن بدون ترس، چگونه است؟

زندگی کردن بدون ترس، چگونه است؟ به‌عنوان مثال، شما خانه خودتان را مرتب می‌کنید و می‌گویید: «می‌ترسم مهمان بیاید و ضایع بشویم!» حُب سعی کنید، این ترس را حذف کنید، به‌گونه‌ای که یقین داشته باشید یک‌ذره هم ضایع نمی‌شوید و پیش این مهمان، محبوبیت شما کم نمی‌شود. حالا بدون هیچ ترسی، بلند شوید و خانه را مرتب کنید. اینجا برخی ممکن است بگویند «الآن دیگر حال ندارم خانه را مرتب کنم!» حالا مثلاً به‌خاطر زیبایی مرتب‌شدن، خانه‌ات را مرتب کن، نه به‌خاطر ترس از ضایع شدن! این انگیزه خیلی فرق دارد.

اگر ترس را از زندگی و از انگیزه‌های رفتاری مان کنار بگذاریم، زندگی مان یک زندگی دیگری خواهد شد. مثلاً درس بخوانید؛ اما نه برای ترس از فقر! مدرک بگیرید، اما نه برای ترس از پیدا نکردن شغل! در زمان حکومت امام‌زمان (ع)، زندگی مردم

این‌گونه خواهد شد. مثلاً به مردم می‌فرماید: هر کسی فقیر شد، من تضمین می‌کنم. لذا دیگر بیمه لازم نیست، چون می‌گوید: «نترس، هر موقع کم آوردی، من هستم. برو زندگی کن و ریسک کن، اگر به مشکل خوردی، من جبران می‌کنم» در واقع فلسفه بیمه، یا یکی از وجوه تئوریزه کردن بیمه، ترس است.

ترسو در این دنیا چه چیزی نصیبش می‌شود؟

ترسو در این دنیا چه چیزی گیرش می‌آید؟ در روایت می‌فرماید: کسی که از ترس فقر برود استخدام بشود، باب رزق را به روی خودش بسته و دچار فقر می‌شود. (مَنْ آجَرَ نَفْسَهُ فَقَدْ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ؛ کافی / ۹۰/۵) و (لَا يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ وَلَكِنْ يَسْتَرْزُقُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيَتَّجِرُ فَإِنَّهُ إِذَا آجَرَ نَفْسَهُ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ؛ کافی / ۹۰/۵)

فرق استخدام شدن با تجارت کردن چیست؟ در تجارت، طبیعتاً ریسک وجود دارد، یعنی هم ممکن است سرمایه‌ات را از دست بدهی، هم ممکن است کسب و کار تو رونق بگیرد و سرمایه‌ات بیشتر بشود. هم ممکن است مشتری پیدا کنی، هم ممکن است مشتری پیدا نکنی. اما خیلی از آدم‌ها به خاطر ترس‌شان، ریسک تجارت یا کسب و کارهای آزاد را نمی‌پذیرند و ترجیح می‌دهند استخدام بشوند. همچنین خیلی از پدر و مادرها وقتی کسی به خواستگاری دخترشان می‌آید، اول از او می‌پرسند: شغلت چیست؟ یک جایی استخدام هستی یا نه؟!

چرا اکثراً دنبال استخدام هستند؟ عمدتاً برای این است که

می‌خواهند خیالشان راحت بشود؛ یعنی می‌خواهند از ترس فقر، خیالشان راحت بشود (البته این را به‌طور مطلق نمی‌گوییم، یعنی مواردی هم وجود دارد که این‌گونه نیست)

خدا توی قلب آدم ترسو نمی‌آید!

اگر از چیزی غیر خدا نترسی و هیچ کاری را به‌خاطر ترس انجام ندهی، یک زندگی متفاوتی خواهی داشت. اصلاً از آن به بعد، قوت قلب پیدا می‌کنی، قلب قوی پیدا می‌کنی، قلب خودت را حس می‌کنی و تازه خدا می‌آید توی این قلب. خدا توی قلب آدم ترسو نمی‌آید. لذا اولین صفت یا مهمترین صفتی که عرفا پیدا می‌کنند شجاعت است. عارف به شدت قوت قلب دارد!

یک نمونه‌اش حضرت ابراهیم (ع) است که وقتی می‌خواستند او را داخل آتش نمرود بیندازند، اصلاً نترسید. حتی وقتی جبرئیل آمد کمکش کند، او نپذیرفت و فرمود: «خدا هست؛ او خودش یاری‌ام می‌کند!» لذا ابراهیم «خلیل‌الله» شد، عزیز خدا و رفیق خدا شد و به آن مقام رسید. مکه هم محلّ تعظیم نشانه‌های حضرت ابراهیم (ع) است.

اولین یا بیشترین امتحان‌های الهی، امتحان ترس است

خداوند با ترساندن، ما را امتحان می‌کند. می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ...» (بقره/۱۵۵) اولین امتحان یا بیشترین امتحان

خداوند، ترساندن است؛ بعدش گرسنگی، نقص در اموال و بلاهای دیگر است. اکثر موضوعاتی که از آنها می‌ترسید، فقط امتحان نترسیدن است، همین‌که نترسید، امتحان را پیروز شده‌اید. بگو خدایا نمی‌ترسم.

اگر ما به فضیلت شجاعت هم نمی‌توانیم برسیم، لا اقل سعی کنیم حقارت و ذلت ترسیدن را نداشته باشیم. متاسفانه ما غالباً داریم با ترس زندگی می‌کنیم، یعنی انگیزه بسیاری از رفتارهای ما در زندگی، ترس است. به حدی که اگر این ترس، برداشته شود، اصلاً شاید هیچ کاری انجام ندهیم؛ از بس که عادت کرده‌ایم همه کارها را به خاطر ترس، انجام بدهیم!

اکثر تعلیمات دینی ما به‌گونه‌ای است که ترس ما را از بین ببرد

اکثر تعلیمات دینی ما به‌گونه‌ای است که می‌خواهد این ترس ما (ترس از غیر خدا) را از بین ببرد؛ حالا با مفاهیم مختلف از «توکل» گرفته تا خیلی از مفاهیم دیگر.

وقتی به قرآن نگاه کنی، می‌بینی که خدا طوری با تو حرف می‌زند، انگار که هیچ‌کاره‌ای و همه کارها دست خداست. مثلاً می‌فرماید: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (نحل/ ۹۳) «وَاللَّهُ يَرِزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (نور/ ۳۸) و «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَرَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال/ ۱۷) یا می‌فرماید: اگر فردا می‌خواهی یک کاری انجام بدهی، بگو ان شاء الله «وَلَا تَقُولَنَّ لِسْئِئِ اِنِّي فَاعِلٌ ذَالِكَ غَدًا* اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (کهف/ ۲۳ و ۲۴) وقتی

فهمیدی کارها دست تو نیست و دست کسی غیر خدا هم نیست، آن وقت دیگر دلیلی برای ترس وجود ندارد، پس دیگر نترس، از چه می ترسی؟!

آیت الله بهجت (ره) می فرمود: هیچ کودکی نمی ترسد از اینکه فردا گرسنه بماند چون می گوید مامان هست، بابا هست. لذا خیلی راحت می تواند بازی کند، سرگرم باشد و از زندگی اش لذت ببرد.

اگر یک بچه ای بخواهد از بابت رزق و روزی اش بترسد، روحش متلاشی می شود. الان هم خیلی از ما مثل بچه های متلاشی شده هستیم، هر چند به ما می گویند که «او بزرگ شده است و عقلش می رسد» اما اینها عقل نیست؛ عقل که آدم را نمی ترساند! البته اگر عقل کسی، درست کار نکند، سطحی نگر باشد و بخواهد فقط تا نوک بینی خودش را ببیند و آینده را نگاه نکند، او ترسو می شود. اما اگر عقل انسان، کامل تر نگاه کند، دیگر از چیزی نمی ترسد.

یک رکن محبوبیت سردار سلیمانی، شجاعت ایشان است

درباره سردار سلیمانی یک نکته ای را با شما در میان بگذارم. در این چند روز خیلی دلم گرفته است، البته درباره سردار سلیمانی خیلی صحبت می شود، اما ایشان دچار یک غربت خیلی بزرگ شده است.

در این چند روز بعد از شهادت سردار سلیمانی، از صداوسیما و رسانه های مختلف، از اخلاص ایشان زیاد شنیده ایم. چرا این همه عالم را به هم ریخت و این همه دلها را تسخیر کرد؟ همه

می‌گویند به خاطر اخلاص ایشان است. شکی در صحت این حرف نیست و این به جای خودش محفوظ است ولی آیا هر کسی مخلص باشد این قدر محبوب می‌شود؟ نه!

بی‌تردید رکن رکین محبوبیت ایشان و این زلزله‌ای که ایجاد کرده، اخلاص است، اما یک رکن دیگرش، شجاعت ایشان است. مثلاً این فیلم را زیاد پخش می‌کنند که سردار سلیمانی، خیلی راحت دارد روی خاکریز راه می‌رود؛ انگار آنجا راحت‌تر می‌تواند فکر کند؛ با اینکه خطر اصابت گلوله از سوی دشمن وجود دارد. یا فیلم دیگری هست که ایشان دارد می‌رود از کنار خاکریز به آن طرف نگاه کند، اما چند نفر از همراهانش، او را می‌گیرند که جلوتر نرود تا دشمن او را با تیر نزند. این رکن شجاعت، در محبوبیت شهید حججی هم بسیار مؤثر بود. مردم در آن نگاه آخر شهید حججی، یک نترسیدن دیدند و تمام شد! همه متحوّل شدند.

خدا می‌داند حضرت زهرا(س) چه رزمنده‌هایی را شجاع تربیت کرده است!

شهادت یک شجاعتی می‌خواهد. درباره‌ی شهدای دفاع مقدس، باید روی این موضوع کار بشود و مستندهایی ساخته بشود که نشان بدهد مادر یک شهید، بچه‌اش را چطور تربیت کرده که او به این حد از شجاعت رسیده است؟ حتماً مادرش یک مایه‌ای از شجاعت داشته و یک جاهایی به بچه‌اش گفته است «نترس!» یا نترسیدن خودش را به بچه‌اش نشان داده است و الا فرزندش، به مقام شهادت نمی‌رسید.

خدا می‌داند که حضرت زهرا(س)، در جبهه‌ها چه رزمنده‌هایی را شجاع تربیت کرده است! دوستان من، همه شما می‌توانید طوری زندگی کنید که حضرت زهرا(س) برای شما مادری کند، ایشان مادر معنوی شما هم هست، اگر معرفت پیدا کنید، ایشان برای شما مادری می‌کند. کافی است مثل بچه‌ای که مادرش را از دست داده در خانه حضرت زهرا(س) گریه کنید و به ایشان متوسل بشوید...

در این چند روز، می‌دیدیم که مردم واقعاً به هم ریخته، ناراحت و عصبی بودند، دست و دلشان به کار نمی‌رفت و می‌گفتند: «قهرمان مان را زدند» حالا اگر مادرتان را زده بودند، چه می‌شد! ببینید امام حسن(ع) و امام حسین(ع) در مدینه چه کشیدند!

مردم ما بعد از شهادت سردار سلیمانی، از «انتقام» می‌گویند، اما می‌دانید که در خانه علی(ع) کسی نمی‌توانست از انتقام حرف بزند؟ مردم اینجا بیرون ریختند و تظاهرات کردند و تشییع پیکر شهدا بسیار باشکوه بود، اما فاطمه زهرا(س) را شبانه و مخفیانه به خاک سپردند. حتی به بچه‌ها فرمودند که آستین‌ها را روی دهان بگذارند تا صدای گریه آنها بلند نشود. گریه و ناله بچه‌های فاطمه(س) در سینه و گلویشان مانده است که الان ما بعد از ۱۴۰۰ سال این‌طور برای ایشان گریه می‌کنیم...

اجلسه دوم |

ضرورت تغییر در زندگی های مبتنی بر ترس

خدا چگونه راه توجیه ترس را می بندد؟
پدر و مادرها مواظب تشویق های خود باشند
گاهی تشویق، موجب تولید ترس در انسان می شود
زندگی از سر ترس، موجب ضعف و کاهش خلاقیت می شود
چرا هر که از خدا بترسد عاشق خدا می شود؟

دین جلوی «توجیه ترس» را می گیرد؛ بسیاری از آیات و روایات
برای این است که انسان ترس خودش را توجیه نکند. خداوند
برای اینکه راه توجیه ترس را به روی ما ببندد، چه کار می کند؟ مثلاً
می فرماید «مرگ شما دست من است» یا می فرماید «رزق و روزی
شما دست من است» پس دیگر چرا می ترسید؟

«زندگی مبتنی بر ترس» این قدر رایج است که اصلاً یک «بیماری» تلقی نمی‌شود!

ما قبل از اینکه بخواهیم به خدا مؤمن بشویم یا ایمانمان را به خدا تقویت کنیم، یا قبل از اینکه ایمان را در زندگی خودمان مؤثر قرار بدهیم، یکی از ویژگی‌هایی که خوب است در زندگی جاری کنیم این است که «زندگی مبتنی بر ترس» نداشته باشیم! ولی متأسفانه زندگی مبتنی بر ترس، خیلی رایج است به حدی که اصلاً کسی این ویژگی را یک بیماری (بیماری روحی یا روانی) تلقی نمی‌کند.

خیلی‌ها وقتی باهم صحبت می‌کنند، رسماً از ترس‌های خودشان و از اقداماتشان برای ترس‌های خود می‌گویند به صورتی که ترس، انگیزه اصلی حرکت‌ها و برنامه‌ریزی‌های آنها قرار گرفته است؛ این خیلی رایج است و خیلی هم بد است. کسی هم نیست که بگوید «اصلاً این سبک زندگی کردن، بد است!»

خیلی از پدر و مادرها اصلاً بچه‌های خودشان را با ترس، رشد می‌دهند و آنها را با ترساندن، به باادب بودن و مرتب بودن و فعالیت‌کردن و... وادار می‌کنند. درحالی‌که مصرفِ ترس، اینجا نیست!

زندگی از سرِ ترس، موجب ضعف و کاهش خلاقیت انسان می‌شود

در آن زندگی ولایی تحت حکومت امام‌زمان (ع)، ترس افراد ریخته می‌شود! اگر انسان خیلی از ترس‌های رایج در زندگی را دیگر

نداشته باشد، با «خلاقیت» زندگی خواهد کرد. مثلاً تصور کنید، اگر درس خواندن یا کارکردن شما به خاطر ترس از فقر نباشد، در این صورت چگونه کار خواهید کرد و چگونه درس خواهید خواند؟ اگر کارگر باشید، کارگر خلاق کارخانه خواهید شد و اگر درس بخوانید، خیلی راحت، دانشمند خواهید شد. این مسئله‌ای است که در روانشناسی، برای تست (آزمایش) هم انجام شده و نتایج آن نشان می‌دهد که وقتی برای یک امتحان (یا برای حل یک مسئله) جایزه می‌گذارند، استرس یا ترس از اینکه «مبادا این جایزه را از دست بدهم» موجب می‌شود خلاقیت افراد در حل مسئله، پایین بیاید. اما وقتی جایزه‌ای در کار نباشد، معمولاً خلاقیت افراد در حل مسئله، بیشتر می‌شود.

خیلی از آدم‌ها این‌گونه‌اند که مدام در ذهن و فکرشان دنبال یک مشکلی می‌گردند که از آن بترسند! آدم‌هایی که عادت کرده‌اند به «زندگی کردن از سر ترس» ذهنشان این‌گونه است؛ در ذهن خودشان می‌گردند تا از یک چیزی بترسند و فکر خودشان را مشغول آن کنند؛ این ترسیدن موجب می‌شود که آدم، ضعیف بشود. از طرف دیگر، چون تقریباً همه آدم‌ها این ضعف را دارند، هیچ‌کسی این را بد نمی‌داند و این را یک «بیماری» نمی‌داند و از این بابت، استغفار نمی‌کند.

پدر و مادرها مواظب تشویق‌های خود باشند / گاهی تشویق کردن فرد، موجب تولید ترس در او می‌شود

سبک زندگی‌ها باید تغییر کند، شیوه مدیریت در جامعه و

محیط‌های آموزشی و تربیتی باید تغییر کند، باید ترس به حداقل برسد. آدم باید شجاعانه زندگی کند، شجاعت فقط مربوط به میدان جنگ نیست، اگر شجاعت در کل زندگی انسان جاری بشود در خیلی از تصمیم‌های مهم زندگی ما تأثیر می‌گذارد، همان‌طور که ترس می‌تواند در تصمیم‌های ما تأثیر بگذارد. مثلاً ممکن است کسی برای ادامه تحصیل خودش، رشته پردرآمدی را انتخاب می‌کند در حالی که علاقه‌اش به یک رشته دیگر است و اصلاً برای یک کار دیگری آفریده شده است، اما از سرترس (ترس از فقر و...) می‌رود یک مسیر دیگر را انتخاب می‌کند.

یکی از نکاتی که در شیوه مدیریت خانواده باید رعایت شود، این است که پدر و مادرها در تشویق‌های خودشان از بچه‌ها هم مواظبت کنند. در روایت هست، از هیچ‌کسی در مقابل خودش تعریف نکن، اگر تعریفش کنی مثل این است که با خنجر به او ضربه زده‌ای! (إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمْرَتَ عَلِيَّ حَلِقِهِ الْمَوْسَى؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید/ ۱۸/ ۲۵۶) چرا این نوع تشویق کردن، بد است؟ چون در کنار این تشویق، یک ترس هم تولید می‌شود؛ ترس از اینکه «این را از دست بدهد» یا «ترس از اینکه در رقابت، عقب بماند» این ترس‌ها را باید از زندگی زائل کرد.

**دین جلوی «توجیه و تئوریزه کردن ترس» را می‌گیرد /
تئوریزه‌کنندگان ترس، هم از دانشگاه هستند هم از حوزه**

در ادامه بحث، دو موضوع دیگر را دنبال می‌کنیم: یکی اینکه

بعضی‌ها ترس خودشان را توجیه می‌کنند، دوم اینکه بعضی‌ها ترس را تئوریزه می‌کنند. معمولاً با سوادها ترس را تئوریزه می‌کنند و عموم مردم، صرفاً ترس را توجیه می‌کنند. اما دین می‌آید هم جلوی توجیه ترس را می‌گیرد هم بیشتر از آن، جلوی تئوریزه کردن ترس را می‌گیرد.

اگر دانشمندان حوزه و دانشگاه، بخواهند ترس را تئوریزه کنند، خیلی جنایتکار هستند؛ چون مردمی که دنبال توجیه کردن ترس خود هستند، خواهند گفت: «علم و دانش هم، این را تأیید می‌کند!» حالا ممکن است این «علم برآمده از دین» تلقی شود یا «علم برآمده از تجربه» تلقی بشود. الان تئوریزه‌کنندگان ترس، هم از دانشگاه هستند و هم از حوزه هستند، یعنی این‌طور نیست که بگوییم «اینها فقط از دانشگاه هستند!» البته در حوزه و دانشگاه، کسانی هم هستند که این تئوری‌ها را نمی‌پسندند و می‌فهمند که این حرف‌ها اشتباه است، یعنی در هر دوی اینها (حوزه و دانشگاه) خوب و بد وجود دارد.

بسیاری از آیات و روایات برای این است که انسان «ترس خودش را توجیه نکند!»

خیلی از اوقات، انسان سعی می‌کند ترس خودش را توجیه کند و بسیاری از آیات و روایات ما کارشان این است که شما ترس خودتان را توجیه نکنید! یک نمونه‌اش «ترس از رفتن به جهاد» است، چون انسان طبیعتاً می‌گوید: اگر جنگ بشود و من برای

جهاد بروم، در معرض آسیب و مرگ قرار می‌گیرم...

اما خداوند به آنهایی که به خاطر ترس از مرگ، از جهاد فرار می‌کنند، می‌فرماید: «أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» (نساء/ ۷۸) شما حتی اگر در بُرج و باروهای محکم باشید، باز هم مرگ، یقۀ شما را می‌گیرد. در جای دیگری می‌فرماید: «فَإِيَّايَ فَارْهَبُون» (نحل/ ۵۱) یا «وَإِيَّايَ فَارْهَبُون» (بقره/ ۴۰) از چه می‌ترسید؟ اگر بنا باشد از چیزی بترسید، باید از خود من بترسید!

خداوند می‌خواهد جلوی توجیه ترس انسان را بگیرد(خصوصاً ترس از مرگ)، لذا تأکید می‌کند که «مرگ، دست من است!» همچنین قرآن بارها فرموده است که وقتی اجل برسد، یک ذره هم عقب جلو نمی‌شود! (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ نحل/ ۶۱)

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «با هیچ وسیله‌ای نمی‌توان از چنگال مرگ فرار کرد، اگر کشته نشوید(شهید نشوید) می‌میرید؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ؛ إِنَّكُمْ إِنْ لَا تَقْتُلُوا تَمُوتُوا» (ارشاد مفید/ ۱/ ۲۳۸) جهاد، مرگ انسان را نزدیک نمی‌کند، پس فکر نکن اگر تو جبهه نمی‌رفتی، نمی‌مردی! (إِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرِ مَزِيدٍ فِي عُمْرِهِ وَلَا مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ؛ نه کسی که از مرگ بگریزد، بر عمرش افزوده می‌شود و نه گریختن مانع فرارسیدن روز مرگش می‌شود؛ کافی/ ۵/ ۴۱- نهج البلاغه/ حکمت ۱۶۶۴)

شهادت طلبی یک راه است برای اینکه بتوانیم «ترس از مرگ» را دور بریزیم

چرا کسی مثل سردار سلیمانی این قدر تمنای شهادت داشت؟ انسان‌های هوشیار، می‌گویند: «نکنند بمیرم و فرصت شهادت را از دست بدهم!» تصور کنید اگر سردار سلیمانی بعد از عمری مجاهدت، مثلاً در اثر «ایست قلبی» مرحوم می‌شدند؛ چقدر فاجعه بود! اصلاً تاریخ به‌گونه دیگری رقم می‌خورد، همان طور که الان با شهادت ایشان، تاریخ دارد یک‌طور دیگری رقم می‌خورد.

ترس را باید دور ریخت؛ حتی ترس از مرگ را! شهادت طلبی یک راه است برای اینکه ما بتوانیم «ترس از مرگ» را کنار بگذاریم و از آن عبور کنیم! پله اول شهادت طلبی این است که تو مسئله مرگ را برای خودت حل کنی، اما بعضی‌ها اصلاً به مرگ، فکر هم نمی‌کنند! ببینید چقدر سفارش کرده‌اند که آدم «وصیت‌نامه» بنویسد! وقتی وصیت‌نامه می‌نویسی به این توجه می‌کنی که «من واقعاً می‌خواهم بروم!» حالا شما بنویس، ان شاء الله به این زودی‌ها نمی‌روی! اما انسان می‌خواهد اصلاً به رفتن و مرگ، فکر نکند! اگر مرگ را برای خودت حل کنی، از خیلی چیزها خلاص می‌شوی.

اینکه خدا می‌فرماید «رزق شما دست من است» شیوه‌ای برای کنار زدن ترس انسان است

علاوه بر این شیوه، خداوند متعال در قرآن کریم، به شیوه دیگری

هم ترس انسان را می‌ریزد؛ آنجایی که رزق و روزی را به خودش نسبت می‌دهد. خداوند تأکید می‌فرماید که «رزق و روزی، دست من است!» حالا شاید بگویید: «وقتی که رزق ما دست خداست، پس دیگر لازم نیست کاری انجام بدهیم؟» نکند شما از آن آدم‌هایی هستید که فقط از ترس گرسنه‌ماندن کار می‌کنید؟ اینکه خیلی بد است!

انسان وقتی مطمئن بشود که روزی‌اش محفوظ است و حتماً به او می‌رسد، آیا دیگر نباید کار کند؟! جوهر انسان، کار است. امام صادق (ع) می‌فرماید: اگر شما چند روز مهمان جایی بشوید و به شما بگویند «هیچ کاری نکن و فقط بنشین، ما همه کارها را برایت انجام می‌دهیم» انسان بعد از دو سه روز، از کار نکردن خسته می‌شود و بلند می‌شود خودش را به زحمت می‌اندازد یا به صاحب‌خانه می‌گوید «یک کاری به من بدهید که انجام بدهم، خسته شدم از بس نشستم» (فَإِنَّهُ خُلِقَ لَهُ الْحَبُّ لِطَعَامِهِ وَكُلْفَ طَحْنِهِ وَعَجْنَهُ وَخَبْزَهُ وَخُلِقَ لَهُ الْوَبْرُ لِكِسْوَتِهِ فَكُلْفَ نَدْفِهِ وَعَزْلَهُ وَنَسَجَهُ...؛ توحید مفضل / ۸۶)

تعالیم اسلام می‌گوید که رزق و روزی را خدا می‌رساند، لذا از این بابت، نترسید. اما برخی افراد نادان می‌گویند: «این طور تعلیمات دین درباره رزق و روزی، موجب شده است که ملت‌های مسلمان تلاش نکنند! علت عقب‌افتادگی ملت‌های مسلمان، اعتقادات دینی آنهاست! چون آنها معتقدند که خدا روزی‌رسان است، لذا کار نمی‌کنند، باید از فقر بترسند تا بروند کار بکنند!» اینها برای

کارکردنِ انسان، یک مبنای غلط را در نظر می‌گیرند. در حالی که خداوند متعال دوست دارد بندگانش، با شخصیت بار بیایند، لذا به آنها می‌گوید: رزق و روزیِ شما را من می‌رسانم، شما کار کنید؛ برای تقرب به من، برای تعبّد و تشکر از من، برای تشبّه به من، برای خلاقیت بیشتر (کسی که خلاقیت بالایی دارد، یک مقدار شبیه خدای خالق می‌شود) در این صورت، زندگی کاملاً متفاوتی خواهید داشت.

دین به‌گونه‌ای ما را آموزش می‌دهد که ترس را از دل مان بیرون کند؛ همان ترسی که برای خیلی‌ها عامل زندگی و حرکت است و آنها را وادار به کارکردن می‌کند، مثلاً به خاطر «ترس از فقر» کار می‌کنند.

«ترسیدن از خدا»، یک راه حل دیگر برای از بین بردن ترس است

خداوند متعال برای اینکه ترس ما از بین برود، یک راه حل دیگر هم دارد. خدا وقتی می‌گوید «از چیزی نترس» و می‌بیند که گوش نمی‌دهی، آخرش می‌فرماید «از خود من بترس!» مثلاً می‌فرماید «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي» (بقره/۱۵۲) از آنها نترسید، از من بترسید، از من حساب ببرید. قرآن معمولاً در کنار اینکه «از کسی نترسید» می‌فرماید «از خدا بترسید»

اگر از کسی غیر خدا بترسیم چه می‌شود؟ مثلاً اگر شما به خاطر ترس از آمریکایی که جنایت کرده است، در برابرش کوتاه بیایید

تا امنیت خودتان را حفظ کنید) چه می‌شود؟ اتفاقاً امنیت خودتان را از دست می‌دهید. اصلاً شیوه خدا این‌گونه است. مثلاً می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يُنْفِقْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ ابْتُلِيَ بِأَنْ يُنْفِقَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ لَمْ يَمْشِ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ ابْتُلِيَ بِأَنْ يَمْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (من لایحضره الفقیه/ ۴/ ۴۱۲) تو اگر در راه ولی خدا از خودگذشتگی نکنی و بترسی و بخواهی یک چیزی برای خودت نگه داری، من مبتلایت می‌کنم به اینکه در راه دشمن خدا فداکاری کنی و نابود بشوی!

ما اگر بسیجی نباشیم و در خدمت ولی خدا قرار نگیریم و در این راه فداکاری نکنیم، تبدیل می‌شویم به سرباز بی‌جیره و موجب ذلیل‌شده فدایی آمریکا! باید از این عاقبت بترسیم؛ خدا این بلا را در تاریخ، سرکوفیان آورد. امیرالمؤمنین (ع) بارها به آنها فرمود که بیایید به جنگ با دشمن برویم، اما کوتاهی کردند و نرفتند. نتیجه‌اش این شد که بعد از مدتی، رفتند پای رکاب یزید جنگیدند و هزاران نفرشان هم کشته شدند برای اینکه حسین (ع) را بکشند!

خدا چگونه راه توجیه ترس را به روی ما می‌بندد؟

بینید خداوند راه‌های توجیه ترس را چگونه می‌بندد؟ دو نمونه‌اش را بیان کردیم: یکی اینکه می‌فرماید «مرگ و اجل شما دست من است» و دیگر اینکه می‌فرماید «روزی شما هم دست من است» اینها دست من است، پس دیگر چرا می‌ترسید؟

خداوند از یک طرف، راه‌های توجیه ترس را به روی ما می‌بندد تا از غیر خدا نترسیم و از طرف دیگر، می‌فرماید: «از خود من بترسید، من می‌توانم بلا بر سرتان بیاورم و...» مثلاً در این آیه معروف می‌فرماید: «الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» (مائده/۳) امروز دشمنان ناامید شدند «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» دیگر از دشمن نترسید، چرا؟ چون من به شما «امام» دادم و امام، عامل قدرت شماست، حالا از من بترسید! اگر حرف این امام را گوش بدهید، قدرتمند می‌شوید و دیگر ترسی از دشمن، نخواهید داشت، ولی اگر حرف این امام را گوش ندهید، با خود من طرف هستید!

مثلاً شما حساب کنید که الان خدا محکم‌تر می‌تواند ما را بزند و بلایی بر سرمان نازل کند یا آمریکا؟ قطعاً خدا. پس چه توجیهی دارد که از خدا نترسیم و از آمریکا بترسیم؟!

ترس از خدا، آدم را عاشق خدا خواهد کرد

ما راهی برای توجیه ترس نداریم. اگر بخواهیم ترس خودمان را توجیه کنیم، ترس از خدا را باید چه‌کار کنیم؟ وقتی موضوع ترس از خدا مطرح می‌شود، اصلاً توجیه‌های ما یک‌دفعه‌ای می‌پرد. ترس از خدا، توجیه‌هایی را که ذهن آدم می‌خواهد درست کند، کنار می‌زند.

درباره عشق شهدا به خداوند، زیاد صحبت شده است. حالا بنده درباره «ترس شهدا از خدا» می‌خواهم نکته‌ای را بیان کنم. ما در ایام دفاع مقدس می‌دیدیم که ترس شهدا از خدا بیشتر

از آن چیزی است که ما تصور می‌کنیم؛ مثلاً می‌ترسیدند که اگر برگردند، این کارشان نافرمانی از خدا باشد. البته ترس از خدا، آدم را عاشق خدا خواهد کرد. اگر این ترس از خدا نباشد، انسان سرگشته و حیران خواهد بود.

رابطه بین ترس از خدا و ترس از غیرخدا چگونه است؟

یک رابطه‌ای بین ترس از خدا و ترس از غیرخدا وجود دارد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخَافَ اللَّهَ مِنْهُ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخَافَهُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (من لایحضره الفقیه ۴/۴۱۰) هرکسی از خدا بترسد خدا همه را از او می‌ترساند و کسی که از خدا نترسد، خدا او را از همه چیز می‌ترساند.

مثلاً سردار سلیمانی خیلی از خدا می‌ترسید. آن وقت کسی که از خدا بترسد چه اتفاقی برایش می‌افتد؟ یکی از نتایجش این است که دشمن از او می‌ترسد. مثلاً وقتی داعشی‌ها می‌خواستند بعضی از مناطق را تصرف کنند، همین‌که شنیدند سردار سلیمانی دارد به سمت آن منطقه می‌آید، خودشان عقب‌نشینی کردند!

اثر وضعی ترسیدن از خدا، نترسیدن از غیرخداست

خدا برای اینکه راه توجیه ترس را به روی ما ببندد، می‌فرماید: «از خودم بترس!» توجه به عواملی مثل مرگ، فشار قبر، سؤال نکیر و منکر و... یک راه است برای اینکه ترس از غیرخدا در وجود ما

از بین برود.

ببینید خداوند متعال در قرآن کریم، چقدر آدم را می ترساند! حتی شاید بتوان گفت قرآن بیشتر از اینکه انسان را تحویل بگیرد و به او حال بدهد، او را می ترساند. چون می خواهد تو از کسی غیر خدا نترسی و فقط از خودش بترسی! اثر وضعی ترسیدن از خدا نترسیدن از بقیه است. حالا اگر از کسی (غیر خدا) نترسی، چه می شود؟ او از تو می ترسد!

حضرت امام (ره) به فرزندانش فرموده بود: «اینکه مردم می گویند از چیزی می ترسند، من هیچ وقت این احساس را درک نکرده ام!» اینکه امام (ره) می فرماید «من این ترس را نمی فهمم» یعنی ایشان هیچ وقت در عمرش از چیزی غیر خدا نترسیده است.

امام (ره) می فرماید: «وقتی انسان دید که همه چیز از اوست، دیگر از هیچ قدرتی نمی ترسد. ما که از قدرتها می ترسیم برای این است که خیال می کنیم قدرت این است. وقتی انسان قدرت را قدرت او دانست، وقتی انسان همه چیز را از او دانست، این دیگر نمی تواند که از دیگری بترسد. همه خوفهای ما از باب این است که نفهمیدیم که قدرت، یک قدرت است و آن قدرت هم برای نفع همه است. آن قدرت هم برای نفع همه افراد و جامعه و تمام بشر آن قدرت به کار گرفته شده، برای نفع اوست. ما اگر همین معنا را ادراک کنیم که هر چی هست از اوست و هر چی هست برای نفع ماست و برای تربیت ماست، اگر همین معنا را واقعاً انسان ادراک کند و مشاهده کند و ذوب کند، این مسائل حل

می شود.» (صحیفه امام / ج ۱۹ / ص ۳۵۵)

سربازهای آمریکایی را بترسانید

یک پیشنهاد برای شما جوان‌ها دارم. با کمک کسانی که زبان انگلیسی بلد هستند، یک جملاتی را به صورت‌های مختلف، طراحی کنید و سربازهای آمریکایی را بترسانید و به خانواده‌هایشان بگویید که فرزندان را از اینجا ببرید. سربازهای آمریکایی همین جوری هم خیلی می‌ترسند، اگر شما این کار را بکنید، به مرور، کارشان به تمرد از ارتش می‌کشد و شاهد جداشدن آنها از ارتش و بیرون رفتن آنها از پادگان‌ها خواهیم بود و کم‌کم مضمحل می‌شوند!

شهید همت در سال ۱۳۶۰ عضو آن گروهی بود که به فرماندهی حاج احمد متوسلیان به لبنان رفتند. ایشان به‌عنوان مسئول یکی از بخش‌ها، به رزمندگان آموزش می‌داد و می‌گفت: راحت‌ترین جنگ دنیا، جنگ با اسرائیلی‌ها است! بعد شیوه آرایش نظامی اسرائیلی‌ها را موقعی که با تانک حمله می‌کنند، توضیح می‌داد و می‌گفت: فقط کافی است یکی از تانک‌هایشان را بزنید، تمام است! یا در ستون نیروهایشان، کافی است یک نیرویشان را بزنید، تمام است!

رزمندگان حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه، دوسه تا از تانک‌های اسرائیلی را زدند و جنگ تمام شد. یکی از نیروهای حزب الله که در صحنه نبرد حضور داشت، می‌گفت: تانک‌های اسرائیلی تا یک

جایی جلو آمدند، ما سه چهار روز منتظر بودیم که جلوتر بیایند و آنها را بزنیم، اما جلوتر نمی آمدند!

امام (ره) ۳۰ سال پیش فرمود: ناو آمریکا که آمد، بزنید؛ اما نزدند!

الان بعضی‌ها از هیمنه سربازهای آمریکایی می ترسند. حتماً دیده‌اید که اینها یک چیزهایی به خودشان وصل کرده‌اند، به آنها بگویید: این چیزهایی که به خودتان وصل کرده‌اید، همه‌اش در اثر ترس است!

خدایا، آنهايي که تا الان موجب شده‌اند آمریکا نابود نشود و به ظلم و جنایت خودش ادامه بدهد، اگر قابل هدایت نیستند رسوا و نابودشان بگردان؛ به حق خون همهٔ مظلوم‌هایی که تا حالا به زمین ریخته است.

امام (ره) در سال ۶۷ فرمود: اولین ناو آمریکا وقتی آمد، بزنیدش. اما نزدند! بعد از سی سال معلوم شد که مهم‌ترین نقطه ضعف ارتش آمریکا ناوهای اوست و ما هم می توانستیم بزنیم اما نزدیم.

خداوند به ما می گوید: فقط شما نترسید، بقیه‌اش با من! خدا اداره‌کنندهٔ امواج است؛ امواج رعبی که از تو باید در دل دشمن بیندازد. خدا می گوید امواجش دست من است. بعد می فرماید: تو فقط از من بترس، من همه را از تو می ترسانم. روایت در این زمینه فراوان هست. دربارهٔ لشکریان حضرت ولی عصر (ع) فرموده‌اند که وقتی به سمت منطقه‌ای حرکت می کنند، ترس

از لشکریان حضرت، قبل از حضور آنها وارد آن منطقه می‌شود و شرایط را برای حضور و پیروزی آنها فراهم می‌کند. (الْقَائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ؛ کمال‌الدین/ج ۱/۳۳۱) (وَ الرُّعْبُ يَسِيرُ مَسِيرَةَ شَهْرٍ أَمَامَهُ وَ خَلْفَهُ وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ شِمَالِهِ؛ غیبت نعمانی/ص ۲۳۴)

ترسیدن از خدا کار آدم‌های سطح بالاست!

خداوند چگونه ما را متقاعد می‌کند که نترسیم؟ اول اینکه می‌گوید «قدرت دست من است» راه دیگرش این است که می‌گوید «از خود من بترس؛ من خودم پدرت را در می‌آورم!» شاید تصور کنید این روش، برای آدم‌های سطح پایین است و آدم‌های سطح بالا چون می‌فهمند که قدرت دست خداست، از غیر خدا نمی‌ترسند. در حالی که ترسیدن از خدا کار آدم‌های سطح پایین نیست!

برای اینکه ترس از خدا را جدی‌تر بگیرید به این حدیث شریف از رسول خدا(ص) توجه کنید که در آن، خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید: من یک بنده‌ای دارم به نام فاطمه(س) که وقتی در برابرم به نماز می‌ایستد، از خوف من، ارکان بدنش به لرزه در می‌آید! (يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ يَا مَلَائِكَتِي انظُرُوا إِلَى أُمَّتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ إِمَائِي قَائِمَةٌ بَيْنَ يَدَيَّ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهَا مِنْ خِيفَتِي وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِهَا عَلَى عِبَادَتِي؛ امالی صدوق/۱۱۳)

فاطمه زهرا(س) با آن مقام و منزلتی که دارد، صدا می‌زند: علی جان، بعد از اینکه مرا به خاک سپردی، زود از کنار قبر

من بلند نشو، بلکه بنشین بالای سرم قرآن بخوان، من به آن
عالم انس ندارم...

چرا هرکه از خدا بترسد عاشق خدا می شود؟

از حضرت زهرا(س) بخواهیم به ما یک هدیه بدهد و آن هم
«ترس از خدا» باشد، یا لاقلاً ترس از عذاب خدا یا ترس از قهر
خدا باشد. ان شاء الله این را به ما بدهد تا ما هم یک مقدار طعم
زندگی و حیات را بچشیم و طعم محبت خدا را بچشیم، چون در
ادعیه می خوانیم: «ای خدایی که هرکسی از هر چیزی بترسد از
آن فرار می کند و دور می شود، ولی هرکسی از تو می ترسد به تو پناه
می برد» در روایت هم آمده است که از خدا به سوی خدا فرار کنید
(وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ؛ نهج البلاغه / خطبه ۲۴)

هرکه از خدا بترسد، عاشق خدا می شود، می دانید چرا؟ چون
خدا این قدر او را سخت در آغوش می گیرد که این عاطفه و محبت
خدا می جوشد و شروع می کند بنده خودش را آرام کردن! مثل
مادری که بچه اش از چیزی می ترسد و به آغوش او پناه می برد و
او بچه اش را نوازش می کند.

اجلسه سوم |

ترس، ابزاری برای تسلط نظام سلطه

سلاح اصلی نظام سلطه «اداره افکار عمومی» است
«ترس از تحقیر و سرزنش» یک اصل مهم در اداره افکار عمومی است
ویژگی قوم مقدمه ساز ظهور، نترسیدن از سرزنش است؛ «لَا يَخَافُونَ
لَوْمَةَ لَائِمٍ»

الان یک فرصت طلایی برای ارتباط با افکار عمومی آمریکا پدید آمده
ما یک شهید جهانی پیدا کرده ایم
باید سردار سلیمانی را به مردم آمریکا معرفی کنیم

در آخرالزمان بیشترین ابزار سلطه «اداره افکار عمومی» است.
نظام سلطه برای اینکه افکار عمومی را اداره کند، با ترساندن،
بر مردم مسلط می شود؛ یکی ترس از جنگ و فقر است و دیگری
«ترس از سرزنش» است. مظلومان تحت فشار می توانند ترس

از جنگ و فقر را کنار بزنند، اما «ترس از سرزنش» باقی می ماند. طبق آیه قرآن، ویژگی مهم قومی که در آخرالزمان قیام می کند، «نترسیدن از سرزنش» است

باید فرهنگ «براساس ترس زندگی کردن» را از بین ببریم

ما باید فرهنگ «براساس ترس زندگی کردن» را از بین ببریم، باید فرهنگ «براساس ترس شغل انتخاب کردن» را از بین ببریم. حکومت امام زمان (ع) این ترس ها از بین می رود؛ مثلاً برای از بین بردن «ترس از فقر» به مردم می گویند: «هرکسی فقیر شد، برایش جبران می کنیم...»

وقتی ترس از فقر نباشد، دیگر برای چه کار می کنیم؟ برای خلاقیت، برای خدمت، برای مسابقه ای که قرآن فرمود: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک/۲) شما را آفریدیم برای اینکه ببینیم چه کسی بهتر می تواند عمل بکند؟ کما اینکه برای اعضای تیم ملی، همه نیازهایشان را تأمین می کنند (مثلاً غذای آنها را می دهند، هزینه های آنها را تأمین می کنند و...) تا آنها با خیال راحت بروند در مسابقه شرکت کنند. نظام ولایی- در حکومت امام زمان (ع)- این گونه است! لذا آبادانی در جهان رخ می دهد و امام زمان (ع) دنیای مردم را درست می کند برای اینکه مردم دیگر درگیر مسائل حاشیه ای نباشند، بلکه خودشان را در داخل یک مسابقه ببینند؛ مسابقه برای بهتر عمل کردن.

یکی از پایه‌های فرهنگی «زندگی ولایی» حذف فرهنگ «از سر ترس زندگی کردن» است

یکی از پایه‌های فرهنگی زندگی ولایی این است که فرهنگ «از سر ترس زندگی کردن» را از بین ببریم. برای اینکه فرهنگ از سر ترس زندگی کردن، کنار برود، سبک زندگی‌ها باید تغییر پیدا کند.

حالا سبک زندگی ما چگونه باید تغییر کند که این فرهنگ ترس، از بین برود؟ شاید لازم باشد «استرس امتحان» حذف بشود. مثلاً یک نمونه‌اش حذف کنکور است. شاید لازم باشد درباره «مدرک تحصیلی» یک فکر دیگری کرد. شاید شغل کارمندی حتی المقدور کنار گذاشته شود، یعنی کسی از ترس فقیر شدن، نرود کارمند بشود بلکه ریسک تجارت و شغل‌های دیگر را بپذیرد.

ما باید یک کار فرهنگی اساسی انجام بدهیم برای اینکه «زندگی بر اساس ترس» را کنار بگذاریم، این زندگی اصلاً خوب نیست و حال آدم‌ها در این زندگی خوب نیست، هرچند خودشان هم معمولاً نمی‌فهمند که حالشان خوب نیست.

یکی از پایه‌های نظام سلطه «فرهنگ ترس» است / کنترل جوامع بشری با ابزار «ترس» در طول تاریخ وجود داشته است

یکی از پایه‌های نظام سلطه همین «فرهنگ ترس» است؛ یعنی فرهنگی که در آن، مردم بر اساس ترس زندگی می‌کنند. نتیجه سیاسی این فرهنگ غلط چیست؟ وقتی مردم در یک جامعه‌ای

بر اساس ترس، زندگی کردند، طبیعتاً به ترسوها رأی می‌دهند. در این صورت، سطح احتیاط در جامعه، بالا می‌رود، و وقتی سطح احتیاط بالا رفت، نظام سلطه بر آن جامعه سوار می‌شود.

البته کنترل جوامع بشری با ابزار «ترس» در طول تاریخ وجود داشته است. بسیاری از مدیران جوامع بشری، ابزارشان برای تسلط بر جامعه «ایجاد ترس» بوده است؛ انواع ترس‌ها از ترس‌های روانی تا ترس‌های واقعی مثل «فقر، مرگ، زدن و بستن و...» در جهان معاصر ما، یکی از زشت‌ترین انواع ترس‌ها در جامعه، به‌عنوان ابزاری برای سلطه قرار گرفته است و آن «ترس از تحقیر و تمسخر» و ترس‌هایی از این دست، می‌باشد که بدتر از ترس‌هایی است که دیکتاتورها اعمال می‌کنند.

امروز، نوع ترس‌هایی که برای به بردگی کشیدن انسان به‌کار می‌برند، متفاوت شده است

دیکتاتورها با شمشیر، جان افراد را مورد حمله قرار می‌دهند و ترس‌های مستقیمی را در موضوع «مرگ» یا «فقر» وارد جامعه می‌کنند و به‌وسیله آن، انسان‌ها را تحت سلطه خود قرار می‌دهند. اما امروز، نوع ترس‌هایی که برای به بردگی کشیدن انسان به‌کار می‌برند، متفاوت شده است، چون اسباب و ابزار اداره افکار عمومی بیشتر شده است.

قدیم‌ها این همه امکانات برای تأثیرگذاری روی افکار و تأثیرگذاری روی احوال مردم وجود نداشت، ابزارهای فرهنگی این قدر زیاد و

متنوع نبود؛ ابزارهایی مثل موسیقی، فیلم، سریال، شیوهٔ خبر گفتن، روزنامه، مطبوعات و... اما امروزه هم جمعیت و نفوس انسان‌ها بیشتر شده است و هم سازماندهی کردن آنها پشت سر یک حرف خُردکننده علیه حق، خیلی آسان شده است، اصلاً آنها یاد گرفته‌اند چگونه این کار را انجام بدهند.

امروز سلاح اصلی نظام سلطه «ادارهٔ افکار عمومی» است / یکی از اصول مهم در ادارهٔ افکار عمومی «ترساندن» است

الان یک جریانی در جهان وجود دارد که ما نامش را «نظام سلطه» گذاشته‌ایم؛ این نظام سلطه دارد جهان را اداره می‌کند. اما چگونه اداره می‌کند؟ او نمی‌تواند همهٔ جهان را با زور اداره کند، با پول هم نمی‌تواند همه‌اش را اداره بکند (اداره کردن جهان با اهرم‌های پولی هم بعد از این بود که دیدند اهرم‌های زور، زیاد کارایی ندارد) ولی الان سلاح اصلی‌شان برای ادارهٔ جهان، «ادارهٔ افکار عمومی» است و در ادارهٔ افکار عمومی هم یکی از اصول اساسی آنها «ترساندن» است.

حالا این ترساندن، انواع مختلفی می‌تواند داشته باشد؛ مثلاً ترس از اینکه «از بین می‌روید» یا «فقیر می‌شوید» و... اینها ترس‌های خیلی شفاف است که الان اثرش کمتر شده است. الان آنها دارند یک کار فرهنگی عمیق تر انجام می‌دهند و آن «ترساندن از تحقیر و تمسخر» است که این دیگر یک عنصر فرهنگی است.

«ترس از تحقیر و سرزنش» ابزار مهم نظام سلطه برای اداره افکار عمومی جهان است

اداره‌کنندگان افکار عمومی جهان یک عنصر فرهنگی را ابزار سلطه خودشان قرار داده‌اند، آن عنصر فرهنگی، ترس از جان و مال نیست، ترس از جنگ و فقر نیست، بلکه «ترس از تحقیر» یا «ترس از سرزنش» است.

حالا چندتا گزاره را در کنار هم بگذاریم تا به یک نتیجه برسیم: یکی اینکه در آخرالزمان بیشترین ابزار سلطه «اداره افکار عمومی» است نه کشتار مستقیم. به عبارت دیگر، ابزار سلطه، بیشتر «فرب» است نه «زور»! بیشتر از اینکه ابزار آنها «فقر» باشد، «فرهنگ» است. ضمن اینکه ما الان داریم می‌بینیم که ابزار فرهنگی و کنترل افکار عمومی هم زیاد شده است؛ مثل موبایل، شبکه‌های مجازی، اینترنت، ماهواره... منشأ اینها هم معلوم است کجاست.

در آخرالزمان برای اینکه افکار عمومی را اداره کنند، با ترساندن، بر آنها سوار می‌شوند؛ یکی ترس از جنگ و فقر است و دیگری «ترس از سرزنش» است. مظلومان وقتی به شدت تحت فشار و تنگنا قرار بگیرند، معمولاً ترس از جنگ و فقر را کنار می‌زنند، اما «ترس از سرزنش» باقی می‌ماند.

ویژگی مهم آن قومی که در آخرالزمان قیام می‌کند، نترسیدن از سرزنش است

حالا ببینید آیه قرآن درباره آخرالزمانی‌ها چه می‌فرماید؟ این آیه

درباره قومی است که در آخرالزمان قیام می کنند. می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (مائده/۵۴) ای اطرافیان پیامبر! اگر شما پای دین نایستید یک قومی را- در آینده دور- می آورم که من آنها را دوست دارم، آنها هم من را دوست دارند. آنها در مقابل مؤمنین به شدت فروتن هستند و در مقابل کافرین به شدت سخت هستند. در راه خدا مجاهده می کنند و از سرزنش نمی ترسند.

رسول خدا(ص) درباره این آیه فرمودند: اینها قوم سلمان فارسی هستند. (تفسیر نورالثقلین/ج ۱/ ص ۶۴۱) بر اساس روایات و تفاسیر، می توان گفت که این آیه، ویژگی یاران امام زمان(ع) را بیان می کند که از سرزمین ما (یعنی ایران و احتمالاً برخی سرزمین های اطراف) هستند.

کسی که از سرزنش بترسد، اسیر برده کشی نظام سلطه می شود

آیه فوق، درباره عنصر فرهنگی «ترس از سرزنش» می فرماید: یکی از ویژگی های برجسته آن قوم آخرالزمانی، این است که «ترس از سرزنش» ندارند! خدایا، چرا از بین همه صفات خوب، این صفت را برای آخرالزمانی ها بیان فرمودی؟ می فرماید: شما (مردم زمان پیامبر) این رانمی فهمید، اما در آخرالزمان این را می فهمند، یعنی آن قوم آخرالزمانی که خودشان این صفت را دارند، می فهمند که

اگر این صفت را نداشته باشند، نابود خواهند شد.

آخرالزمانی‌ها نباید از سرزنش بترسند. هرکسی از سرزنش بترسد، اسیر برده‌کشی نظام سلطه شده است. تو را از «تحقیر» و «سرزنش» می‌ترسانند و مثلاً با کلماتی مثل «تندرو» دهانت را می‌بندند و بعد تو را به برگ‌گی می‌کشند!

نظام سلطه بیشترین سرمایه‌گذاری و هزینه را در این صدسال گذشته برای پدیده‌ای به نام «غرب‌زدگی» انجام داده است. مثلاً اینکه القاء می‌شود «اگر این جوری (مثل غربی‌ها) نباشی، بی‌کلاس هستی! پس خاک برسرت...» یعنی تحقیر می‌شوی. یا مثلاً اینکه «فلانی رفته خارج و خیلی باکلاس شده است!»

آن قوم آخرالزمانی که به امام‌زمان (ع) می‌رسند، ویژگی مهم‌شان این است که «از سرزنش نمی‌ترسند» (لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ) سرزنش در واقع القای یک «احساس تحقیر» است. نترسیدن از سرزنش هم یعنی اینکه وقتی تحقیرت می‌کنند، احساس تحقیر نکنی!

«نترسیدن از سرزنش» در تعلیمات دین ما چقدر مهم است؟

در تعلیمات دین ما، این موضوع «نترسیدن از سرزنش» چه جایگاهی دارد؟ نظام ولایی در حکومت امام‌زمان (ع) برای ترس از فقر، چه کار می‌کند؟ مثلاً اینکه تضمین می‌کند «هرجا بی‌پول شدی، من هستم، کمک می‌کنم... پس دیگر از فقر نترس!» امنیت هم در نظام ولایی برقرار است، لذا ترس از ناامنی هم از بین می‌رود.

کما اینکه در روایت هست: در حکومت حضرت، یک خانمی در هر ساعتی از شبانه روز، از این طرف دنیا به آن طرف دنیا می‌رود و هیچ‌کسی جرأت نمی‌کند به او تعدی کند (حَتَّى تَمْشِي الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى التَّنْبَاتِ وَعَلَى رَأْسِهَا زِينَتُهَا لَا يُهَيِّجُهَا سَبْعٌ وَلَا تَخَافُهُ؛ خصال شیخ صدوق / ۲ / ۶۲۶)

حالا ببینید که دین، درباره نترسیدن از سرزنش، چگونه ما را تربیت می‌کند؟ در روایت می‌فرماید: آیا می‌خواهید از دوستان خاص اهل بیت (ع) باشید؟ هرکسی که مردم شهرش به او بگویند «تو آدم بدی هستی» و او دلش بلرزد، این فرد از دوستان ما نیست! چرا احساس کردی که کم آورده‌ای؟ (وَ اعْلَمْ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّى لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوْءٌ لَمْ يَحْزَنْكَ ذَلِكَ وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسُرَّكَ ذَلِكَ؛ تحف العقول / ص ۲۸۴)

برای اینکه از تحقیر و سرزنش دیگران، نترسیم باید چه کار کنیم؟

برای اینکه از تحقیر و سرزنش دیگران، نترسیم باید چه کار کنیم؟ باید هرکسی تعریف‌مان کرد، احساس تشویق نکنیم. اگر برای تعریف کردن دیگران از ما، تره خُرد نکنیم، طبیعتاً برای تحقیر کردن دیگران نسبت به خودمان هم تره خُرد نخواهیم کرد.

اگر مردم تحویل گرفتند و تو خوشحال شدی، تو همان کسی هستی که اگر مردم بخواهند تحقیرت کنند، به هم می‌ریزی!

یعنی این ابزار بردگی تو خواهد شد. حالا تربیت دینی را ببینید؛ مثلاً اینکه در دین، ممنوع است کسی را جلوی خودش تعریف بکنی. در روایت هست: اگر جلوی کسی، از او تعریف کنی، مثل این است که با خنجر به او ضربه بزنی (إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمْرَتَ عَلَى حَلْقِهِ الْمَوْسَى؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ۱۸ / ۲۵۶) البته اگر به برادر مؤمن خودت بگویی که دوستش داری، اشکالی ندارد، اما جلوی خودش از او تعریف نکن. چرا؟ چون وقتی تعریف بکنی و او تشویق بشود، اگر تعریف نکنی، تحقیر می شود و بعد، به بردگی کشیده می شود!

در فضای مجازی، علیه ترس از تحقیر قیام کنید!

یکی از ترس‌هایی که نباید این ترس را داشت، ترس از تحقیر است. مردم، بروید در فضای مجازی، علیه ترس از تحقیر قیام کنید! همچنین بروید در فضای مجازی علیه ترس‌های از فقر و ترس‌های از مرگ، قیام کنید.

الان خیلی از شعارهای امام(ره) در دوران دفاع مقدس را نمی‌شود گفت! الان در تبلیغات کشور در فضای مجازی، کسی جرأت نمی‌کند بگوید که «اگر ما با آمریکا درگیر بشویم، از مرگ نمی‌ترسیم!» چون یک عده‌ای که اسیر ترس شده‌اند می‌گویند «تو داری جنگ و خونریزی راه می‌اندازی! آنها ما را می‌کشند...» اینها تئوریزه‌کنندگان ترس هستند!

تئوریزه‌کنندگان ترس را بشناسید! تئوریزه‌کنندگان ترس از تحقیر،

چه کسانی هستند؟ آنهایی که غرب را الگو قرار می‌دهند، آنهایی که غرب را واقعاً قدرتمند می‌دانند. آنهایی که غرب‌زدگی تا مغز استخوانشان نفوذ کرده است.

متأسفانه ترس از تحقیر، در فرهنگ جامعه ما هم کار خودش را کرده است. در چنین شرایطی آیا کسی می‌تواند بگوید که ما قوی‌تر هستیم؟ آیا می‌تواند غربی‌ها را تحقیر کند و به آنها ایراد بگیرد و دربارهٔ مظاهر بردگی نظام سلطه، صحبت کند؟

الان یک فرصت طلایی برای ارتباط با افکار عمومی آمریکا پدید آمده

دوستان من، الان یک فرصت طلایی برای ما پیش آمده است که از اول انقلاب تا حالا چنین فرصتی نداشتیم، البته یک بار در جریان تسخیر لانهٔ جاسوسی، شبیه این فرصت برای ما پیش آمد تا با افکار عمومی جهان غرب و خصوصاً آمریکا، ارتباط برقرار کنیم. اما آن موقع نتوانستیم از این فرصت استفاده کنیم.

در آمریکا خیلی از مردم، اصلاً نمی‌دانند ایران کجاست و بعضاً فرق ایران و عراق را نمی‌دانند. ارتباط برقرار کردن با افکار عمومی در آمریکا خیلی برای ما دشوار است! موقع تسخیر لانهٔ جاسوسی یک فرصتی پیش آمد که ما با افکار عمومی آنها ارتباط برقرار کنیم. کاش همان زمان، مثلاً به اندازهٔ ظرفیت یک دانشگاه، افرادی را برای تخصص پیدا کردن در ارتباط گرفتن با مردم آمریکا قرار می‌دادیم. اما چهل سال است که ما با مردم آمریکا حرف

زنده‌ایم، و آنها مردم ایران را نمی‌شناسند.

آنها حدود دویست تا کانال ماهواره‌ای به روی ما روشن کرده‌اند. البته اگر ما هم بخواهیم کانال‌های ماهواره‌ای به روی مردم آنجا روشن کنیم، آنها خاموشش می‌کنند، کما اینکه الان تحمل همین یک کانال انگلیسی ما را هم روی ماهواره ندارند و آن را قطع کردند.

ما راحت‌تر از نظام سلطه می‌توانیم افکار عمومی را داره کنیم؛ چون حرف ما حق است

ولی الان در فضای اینترنت یک فرصت طلایی برای ما پیش آمده است که با مردم آمریکا حرف بزنیم. حالا شما ببینید چه کاری می‌توانید در این زمینه انجام بدهید؟ از بین شما چه کسانی زبان انگلیسی بلد هستند و چه کسانی می‌توانند تا چند ماه آینده، زبان خود را تکمیل کنند؟

اداره افکار عمومی توسط نظام سلطه سخت‌تر است و ما راحت‌تر می‌توانیم اداره افکار عمومی انجام بدهیم، چرا؟ چون ما می‌خواهیم حرف حق بزنیم. چون ما امثال سردار سلیمانی را داریم!

ما الان یک شهید جهانی پیدا کرده‌ایم / باید سردار سلیمانی را به مردم آمریکا معرفی کنیم؛ این شهید برای همه مردم جهان حرف دارد!

شما همین سردار سلیمانی را به مردم آمریکا معرفی کنید؛

اشک‌های او را، یتیم‌نوازی او را، تمنای شهادت او را، خاطرات ساده‌ای که از او نقل شده و دل خودت را تکان می‌دهد. همه باید این را بدانند.

پای شهیدت بایست. چرا به تشییع جنازه او رفتی؟ به این تشییع، ادامه بده! زینب را دیدی که با سر برادرش چه‌کار کرد؟ با او رفت و آن را همه جا معرفی کرد و پایش ایستاد! زینبیه سردار سلیمانی بشوید، این فرصت طلایی را خون یک عزیز، به شما داده است. هرکدام از ما که بیکار بمانیم جرم است؛ یک جرم معنوی سنگین!

ما الان یک شهید جهانی پیدا کرده‌ایم و باید لااقل یک فیلم جهانی برایش بسازیم، البته فکر نکنید که فیلم جهانی خیلی فیلم پرهزینه‌ای است و -مثل فیلم‌های هالیوودی- خیلی باید خرج کنیم؛ این طور نیست! فیلم جهانی ساختن، فکر می‌خواهد، اگر ما نتوانیم سردار سلیمانی را جهانی کنیم، فلج هستیم. او کسی است که خاطرات جذاب و تأثیرگذار بسیاری دارد؛ خاطراتی که یک بخش کوچک آن را هم دیگران ندارند.

ما شهیدی داریم که به هر دلیلی رئیس جمهور آمریکا آمد گفت که «ما او را زده‌ایم» یعنی رأس قدرت پوشالی نظام سلطه با دستور خودش او را زده است و این فرصت طلایی را به دست ما داده است که باید از آن استفاده کنیم. بدن ارباب سردار سلیمانی در کشور ما و در کشور عراق، کارهای خودش را کرد، اما بقیه‌اش را چه کسی باید انجام بدهد؟ این شهید برای همه

مردم جهان حرف دارد!

سردار سلیمانی برای این نبود که ما غصه‌اش را بخوریم و اشکی بریزیم و یک حال معنوی پیدا کنیم و تمام! کما اینکه امام حسین (ع) هم برای این نیست که ما به یک گوشه‌ای برویم و با ذکر او، حال معنوی پیدا کنیم، بلکه باید همهٔ عالم را خبر کنیم و دور امام حسین (ع) جمع کنیم.

از هر چیزی بترسی بر سرت می‌آید! / نتیجهٔ ترساندن مردم از «بسته‌شدن کارخانه‌ها» چه شد؟

دربارهٔ ترس نکات دیگری هم وجود دارد که فرصت بیان آنها نیست و فقط به یکی از آنها اشاره می‌کنیم. اینکه در روایت هست: خدا بر انسان مسلط می‌کند هرکسی را که از او بترسد «ما سَلَّطَ اللَّهُ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا مَنْ خَافَهُ ابْنُ آدَمَ» (میزان الحکمه/ ۵۴۸۶) انسان از هر چیزی که بترسد- و به اقتضای آن ترس عمل کند- بر سرش می‌آید، جامعه هم از هرکسی یا هر چیزی بترسد، خدا بر سرش می‌آورد.

رئیس‌جمهور ما در دورهٔ اول، مردم را از بسته‌شدن کارخانه‌ها و فقر ترساند و مردم هم رأی دادند که بروند و مذاکره کنند! اما نتیجه‌اش چه شد؟ اینکه وضعیت فقر و بسته‌شدن کارخانه‌ها، بدتر شد.

مگر ما می‌توانیم حریف خدا و سنت‌های خدا بشویم؟! می‌گوید «از آن ترسیدی؟ من همان را بر تو مسلط می‌کنم...» البته بعدش

ترامپ را مقصر اعلام کردند درحالی که اشتباه اصلی، اعتماد کردن به مذاکره با دشمن بود؛ آن هم با وجود اینکه رهبر انقلاب فرموده بود که اعتماد نکنید.

کوفیان از ترس لشکر یزید، حسین (ع) را یاری نکردند، مردم مدینه چرا فاطمه (س) را یاری نکردند؟

فرق بین فاطمیه و عاشورا چه بود؟ مردم کوفه از سر چه ترسی امام حسین (ع) را کشتند؟ از ترس لشکر وحشی یزید! یعنی ترسیدند که مثلاً لشکر یزید بیاید و آنها را تکه تکه کند. اما در فاطمیه، مردم از چه چیزی ترسیدند و ناله فاطمه (س) را جواب ندادند؟ آیا کسی بنا بود آنها را تکه تکه کند؟ آنجا نه ترس از فقر بود، نه ترس از کشتار بود، بلکه یک ترس روانی بود؛ آنها در رودربایستی همدیگر گیر کردند و فاطمه را کمک نکردند و این خیلی سوزناک است.

مردم مدینه وقتی صدای فاطمه (س) را شنیدند اگر می آمدند و می گفتند «چه خبر است؟ ایشان که گناهی نکرده است، هیزمها را بردارید...» در این صورت هیچ کسی به آنها صدمه ای نمی زد، ولی آنها سکوت زشتی کردند و این خیلی خیانت کارانه بود.

وقتی امام حسین (ع) صدا زد «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» هرکسی می خواست به ایشان کمک کند، باید تکه تکه می شد، اما وقتی فاطمه زهرا (س) بین در و دیوار ضجه زد، هرکسی ایشان را کمک می کرد، کشته نمی شود. سندش هم در تاریخ هست؛ زبیر با

شمشیر آمد که مثلاً کمک کند، اما فقط شمشیرش را گرفتند و کنار زدند و خودش را نکشتند.

پس مردم از چه می ترسیدند که دختر پیغمبر(ص) را کمک نکردند؟ یک ترس روانی بیهوده! یک جو روانی علیه علی(ع) ایجاد شده بود که هیچ کسی به ایشان کمک نمی کرد. کما اینکه نقل شده است، تعداد زیادی در یک شب به علی(ع) وعده یاری می دادند اما روز که می شد، در رودربایستی گیر می کردند و نمی آمدند!

این جو روانی سنگین برای چه ایجاد شده بود؟ برای بغض علی بن ابیطالب! به خاطر کینه ای که از علی(ع) به دل داشتند، لذا وضعیت این گونه شد که آنها در رودربایستی ماندند و صبر کردند تا اینکه فاطمه(س) از این دنیا رفت ...